

# خزر ترکی، مازندران انیرانی

حمید دباغی

[dabbagi@yahoo.com](mailto:dabbagi@yahoo.com)

## پیش درآمد

رئیس جمهور خاتمی در دیدار با پرزیدنت علییف، پس از بکاربردن نونام "مازندران" برای دریای "خزر" در کوشش برای از میان بردن شگفتی میهمان خود، گفته است که ما (ایرانیان؟) این دریا را "مازندران" مینامیم، همانگونه که اروپائیان آنرا "کاسپین" میخوانند. و افزوده است که واژه "کاسپین" همانند واژه "خزر" دارای ریشه مشترک با نام "قزوین" است.

## گذشته ماجرا

دریای خزر در دوره های مختلف در زبانهای مختلف نامهای مختلفی داشته است. ترکان آنرا "خزر دیزی"، اعراب "بحر خزر" نامیده اند. در برخی منابع به آن "خوارزم" و یا "خالیس"، "خالیمس"، "بحر شیروان"، "بحر عجم"، "جرجان" و حتی در یکی از منابع قرن ۱۶ "باکو دیزی - دریای باکو" گفته شده است. یکی از رایجترین نامهای دریای خزر در زبانهای اروپایی "قاسپیوس" و یا "کاسپی" بوده است.

**خزر:** نام قوم باستانی خزر "Khazar"، کلمه ای ترکی است. ریشه این کلمه ترکی "کاز-گر" "kaz" "gez" به معنی گردش و سرگردانی و سیر است. خزر ویا گزر، امروز نیز در زبان ترکی در مورد طوائفی که آزادانه و بدون تعلق به سرزمین و محل خاصی دائما در حال حرکت اند بکار برده میشود. سیر دگرگونی ریشه شناسی این کلمه به شکل گزر، "gazar"، "gezer"، کزر "kazar"، هزر "hazar" تثبیت شده است. خزر در زبان عربی به صورت الخزر el-Hazar، در زبان عبری هوزاری، کوزار، "Huzari, Kozar"، در زبان لاتین گازاری، چازاری

"Gazari, Chazari"، در زبان گرجی هزری "Hazari"، در زبان مجاری هوسار "Huszar" و در زبان چینی "کو-سا، کا-سات" "Ko-sa, ka-sat" ثبت شده است.

اکثریت مطلق صاحب نظران بر این باورند که "خزرها" اقلا در آغاز توده ای از اتحاد قبایل تورکی گوناگون (تورکیک) با اعتقادات شامانی-آنیمیست بوده اند که در سده های ۲-۱۱ میلادی به تقریب در ناحیه شمال دریای خزر و غرب آن تا دریای سیاه میزیسته اند. (در منابع چینی کلمه ای به شکل "توکواو-کوسا"، "Tu-kuo Ko-sa" به معنی خزر- ترک وجود دارد). خزرها بین قرون ۵ و ۱۱ میلادی در منطقه یاد شده امپراتوری عظیم تورکان خزر را بوجود آورده اند. گرچه برخی از سران اتحادیه خزری در آغاز قرن ۸ ام برای مدتی دین های اسلام و مسیحیت را پذیرفته بودند، بسیاری از آنان در قرن ۹ میلادی در اوج قدرت خویش به همراه توده های خزر به طور قطعی به دین موسوی در آمده اند. بعدها عمده گروههای خزر با مهاجرت به اروپای شرقی بنیان یهودیان اروپایی امروزه را (۸۵٪-۹۰٪) تشکیل داده اند. همچنین بخشی از آنها به مرور زمان در دیگر بومیان ساکن نواحی غرب دریای خزر مستحیل شده و بدین ترتیب و در این میان در شکل گیری تباری ملت‌های تورکی این منطقه مانند خلقهای "قاراچای-بالکار"، "نوقای"، "قوموق"، "قارائیم (قارای)"، "گاگاوز" و نیز "آزربایجانی" نقش یگانه ای بازی نموده اند.

**قزوین-کاسپی:** در مورد نام شهر قزوین روایات مختلفی ذکر شده است که وجه مشترک همه آنها غیر ایرانی بودن این نام است. از مقبولترین این روایات دو شق زیر است: در گذشته های دور قومی غیر ایرانی به نام کاسی ها یا کاسیت ها در نواحی جنوبی آذربایجان و نیز لرستان امروزی ویا قوم دیگر غیر ایرانی بنام کاسپی ها در سواحل دریای خزر سکونت داشتند که نام دریای خزر به زبانهای اروپایی (کاسپین) و.. از نام آن قوم گرفته شده و به مرور زمان پس از تغییر و تعریب به قزوین تبدیل شده است. نام شهر "قزوین" احتمالاً منتسب به قوم "کاسپی" و به گمان برخی به قوم "کاسی-کاشی-کاسیت" است. "کاسپی" ها نیز که در ناحیه غرب جنوبی دریای خزر مطابق با آذربایجان ائتیک کنونی در ایران میزیسته اند، مانند کاسیهای ناحیه "لکستان" و "لرستان" امروزی آمیخته ای از گروههای بومی با تبارهای بسیار گوناگون و در وجه غالب "انیرانی" یعنی غیرایرانی (پیش ایرانی، پیش هند و اروپایی) بوده اند. این قوم انیرانی نیز بعدها یکسره با بومیان و نومهاجرین "تورکی"، "ایرانی" و "سامی" و "قفقازی" در هم آمیخته و از جمله در شکل و بافت تباری خلقهای گیلک و "ترکهای آذربایجانی" امروزی نقش داشته است.

شق دوم روایت ترکی بودن کلمه قزوین است. کلمه قز-قاز-قاد-کاس-کاد در ترکی و دیگر زبانهای آلتایی به معنی صخره، کوه صخره دار، شیب تند میباشد. این کلمه (ریشه کلمه "قایا=قیه" می ترکی امروزی به معنی صخره) در ریشه شناسی کلمه "قفقاز" نیز پیشنهاد شده است. علاوه بر آن "کاس" نام طائفه ای باستانی است که از جمله در شکل تباری خلق ترکی قزاق کنونی نیز اشتراک داشته است. بر طبق روایات تاریخی دیگری نیز، "کوز-قاز" نام دختر افراسیاب "خاقان" بنیادگزار خاندان سلطنت "خان"ها، "تگین"ها و "تریم"ها و پدر قاز، بارمان، و بارس قان که هر کدام به نام خویش شهری پی افکندند میباشد. شهری که به اسم "قاز" نامگذاری شد

شهر قزوین در آذربایجان ایران، که اصل آن "کاز اوینی- قاز اوینو" (به ترکی بازیگاه قاز) میباشد است، زیرا که وی در آنجا ساکن بود و بازی مینمود. زبانشناس باستان شناس روبرت دانکوف در مقاله خویش بنام ادبیات قاراخانیان و آغاز فرهنگ ترک-اسلامی<sup>1</sup> میگوید: "افراسیاب" خاقان" بود، بنیادگذار خاندان سلطنت "خان"ها، "تگین"ها و "تریم"ها و پدر قاز، بارمان، و بارس قان که هر کدام به نام خویش شهری پی افکندند... شهری که به اسم "قاز" نامگذاری شد شهر قزوین در ایران، که اصل آن "قاز اوینو" (به ترکی بازیگاه قاز) میباشد، است.

**مازندران-تبرستان:** در متنهای ایرانی باستان و در ادبیات اوستائی (گاتاها، یسنا، یشت، وندیداد، دندکرد، زند، ویسپرد و غیره)، حتی در شاهنامه فردوسی از بومیان و ساکنان "مازندران" (سرزمین مازانها) همراه با "گیلان" (وارنا) و دیگر مناطق جنوبی پیرامون دریای خزر و ماد شمالی همواره به شکل "انیران" (غیرایرانی) یاد شده است. در این متون غالباً ساکنان و بومیان این مناطق به دلیل رد دین آریایی و اصرار و پافشاری بر رسومات و باورهای دیرینه خویش همیشه به شکل "دیوان مازان، درنده خویان انیرانی (غیرآریایی) و با صفاتی چون دیو-انسان، جادوگر، شیطان صفتان، بیرحمان، شریان، غیرمتمدنان" و غیره تصویر گردیده اند. افزون بر این تمام بومیان زاگرس در شمال از آذربایجان امروزی تا جلگه های خوزستان در جنوب (آلبانی، ویتنی، پانتیماتی، پانوسی، داریات، کسانی، گوتی، لولوبی، ماننا، اورارتو، کاسپی، کاردوکی، سوشی، سیماش، نمری، خرخر، کاسی-کیسیا، عیلام، سومر و غیره) به احتمال نزدیک به یقین همه دارای تباری آمیخته، با عنصر غالب غیرآریایی و غیرایرانی زبان بوده اند.

امروزه نیک دانسته است که نیاکان مفروض و بومی خلقهای امروزی "تبری"، "گیلک" و "تالش" به ترتیب "تاپوری-تبریها" (در تبرستان)، "گلانه-گیلها" (در گیلان) و "کادوسی-کاتوزیها" (در تالشان) و نیز اقوام بیشمار دیگر ساکن پیرامون جنوبی خزر مانند "ماردی"، "اوتی"، "آموری"، "هیرکانی" و غیره که در پیدایش این خلقها سهیم بوده اند، نه تنها به لحاظ تباری، زبانی و فرهنگی همه گروههایی غیرایرانی زبان، غیرایرانی تبار و پیش آریایی-پیش هند و اروپایی بوده اند، بلکه از سرسخت ترین مقاومتین در مقابل گسترش زبان، فرهنگ و باورهای ایرانی-زرتشتی (و بعدها عربی-اسلامی) نیز بشمار میرفته اند. این گروههای انیرانی (غیرایرانی) با کوچ گروههای "ایرانی" و "تورکی" و "سامی" و "قفقازی" به سرزمینشان طی سده های دراز به شدت با تازه واردین آمیخته شده و سرانجام خلقهای امروزی "تبری"، "گیلک"، و "تالش" را با زبانهای ایرانی و تباری عمیقاً مخلوط (مانند تبار تمام گروههای دیگر ائتتیک در ایران و منطقه) بوجود آورده اند.

<sup>1</sup> - Qarakhanid Literature and the Beginnings of Turco-Islamic Culture-Robert Dankoff

در همین مورد در بولتن شماره 7 Aacar, Association For The Advancement Central Asian Research Fall 1989 چنین آمده است: "مشاهدات محمود کاشغری (نویسنده کتاب دیوان الغات الترك، قرن 10 میلادی) در باره افراسیاب محتاج نگاهی نزدیکتر میباشد. در توضیح در باره دختر "کوز" اطلاعات جالبی داده میشود: "کوز" نام دختر افراسیاب، کسی که شهر "قزوین" را ساخت میباشد. شکل ریشه ای این کلمه "کاز اوینی" به معنی محل بازی کاز به ترکی میباشد زیرا که وی در آنجا ساکن بود و بازی مینمود..."

”تبریها“ در دوران پهلوی در معرض یکسان سازی ملی قرار گرفته اند. در این راستا نام نیاخاکشان از ”تبرستان“ به ”مازندران“ که به ایرانی بودن آن گمان برده میشد، تغییر داده شده است. بعدها ایرانی نبودن واژه مازندران آشکار شده است.

بنابر آنچه گفته شد، ”خزر“ نامی تورکی، ”مازندران“ و ”کاسپین“ نامهایی پیش ایرانی، انیرانی اند. ”خزر“، ”مازندران“ و ”کاسپین“ هر سه نام اقوامی غیرایرانی بوده اند. با این حال چگونه ممکن است که نام ”مازندران انیرانی“ از سوی ملیگرایان فارس و اخیراً رئیس جمهور آقای خاتمی به سمبل حاکمیت ملی ایران تبدیل شود؟

## اصل ماجرا

گرچه به دنبال خیزش مردمی سال ۱۳۵۷ و به ویژه در دهه اخیر گشایشی تدریجی و برخی تغییرات مثبت، اما ناپایداری، غیربنیادین، ناپیوسته و ناگسترده در سیاست رسمی دولت در باره گروههای ملی بوقوع پیوسته است، علیرغم آن پس از استقرار دولت اسلامی تاکنون هیچکدام از حکومتهای منسوب به جناح های محافظه کار و یا اصلاح طلب حاکم به دگرگونی اساسی و بازسازی ”اسلامی“، ”انقلابی“، ”اصلاحی“ و یا ”محافظه کارانه“ در سیاست رسمی دولت دست نشانده پهلوی مبنی بر ”انکار و امحاء گروههای ملی غیرفارس ایران“ دست نیازیده است. حتی تاکنون سیاست سیستماتیک، طرح ریزی شده و کودتا ساخته دیکتاتوری پهلوی و پس از آن جمهوری اسلامی در مورد گروههای ملی ایران به گونه ای شفاف و فراگیر نه در افکار عمومی و نه به صورت کارشناسانه مورد بررسی، ارزیابی، بازنگری، بازبینی و یا نقد قرار نگرفته، چهارچوب ذهنی و پایه های نظری آن آشکار و تبیین نگردیده است. (در این میان مجلس شورای اصلاح طلب که برای نخستین بار هر چند گهگاه به برخی از مسائل گروههای ملی ایران میپردازد، استثنائی قابل ذکر و تقدیر است.)

با این اوصاف جای شگفتی نخواهد بود اگر که گروههای ملی ایران پس از این نیز از احتمال انجام بازبینی و تحقق دگرگونیهای یاد شده بخصوص از جانب جناح تجربه شده محافظه کاران حکومت اسلامی به یکباره قطع امید کرده باشند. افزون بر آن همه شواهد و داده ها دال بر آن است که موج نوی از نوعی ملیگرایی افراطی فارس در میان دولتمردان و محیطهای سیاسی و روشنفکری منسوب به عنصر قومی حاکم فارس در حال شکل گیری و گسترش میباشد. بنظر میرسد که خزر ستیزی کنونی نیز نه منشاء اعتقادی-ایمانی بلکه جزئی از و در بستر همین سیاست ”ملیگرایی افراطی غیرفارس گریز“ و ”تورک ستیزی پادگانی“ ای است که از زمان رضاخان آغاز شده است.

## رئیس جمهور

به عنوان نمونه مواضع آقای خاتمی، رئیس جمهور منتخب اصلاح طلب و منادی گفتگوی تمدنها در مورد ”گروههای ملی ایران“ و ”نامهای ملی ممنوع شده“ نیز در زمینه سیاست عمومی جمهوری اسلامی که آنهم بنوبه

خود ادامه سیاست دولت پهلوی است قابل بررسی میباشد. به "کارزار خزرستیزی" اخیر و ادعای ایشان در باره نام دریای خزر مبنی بر اینکه "مردم ایران دریای خزر را مازندران مینامند" نیز میتوان در این چهارچوب نگریست. در رابطه با این مورد خاص خالی از فایده نخواهد بود که یادآوری شود:

- ایشان رئیس "جمهور" مردم ایران و نه منتخب و نماینده فقط یک گروه ملی-زبانی خاص کشور میباشند. پذیرش این امر بدیهی، وابسته به درک و قبول این واقعیت است که "کشور ایران کشوری موزائیک مرکب از فرهنگها، زبانها و گروههای مختلف اجتماعی، اعتقادی و مدنیتهاشان" است. به نظر میرسد سخنان فوق ایشان نه از موضع تمثیل تمام شهروندان و گروههای ملی ایران، بلکه تنها به نمایندگی از عنصر قومی مشخصی بر زبان آورده شده باشد.

- پایه هر اصلاح سیاسی و بویژه فرهنگی در کشور، از "اصلاح ذهنیت نادرست تک زبان، تک فرهنگ، تک ائنتیک، تک باور و تک اندیشه شمردن مردم ایران" آغاز میشود. در کشوری مانند ایران اصلاحات نه با حفظ وضعیت موجود، نه با سخت چسبیدن به اندیشه تک ملتی-تک دولتی، نه با خود فریبی و تکرار افسانه های حماسی، نه با ادامه انحصار حاکمیت قومی در عرصه های گوناگون سیاسی، فرهنگی و اجرائی، بلکه با آغاز به شناختن ساختار ناهمگون و کوشش به پذیرفتن بافت چندگانه شهروندان خویش در بسیاری از زمینه ها و به طور مشخص گروههای ائنتیک و ملی و با مشاهده نارسائیهها و مقاومت موجود در شناسایی و پذیرش این تکتک از سوی دولت قابل تحقق اند.

- هر نوع گفتگوی موفق بین تمدنها بدون پذیرش رسمی وجود "مدنیتهای گوناگون درون کشوری" بدور از صمیمیت و به ناچار محکوم به ناکامی است. چطور میشود در خارج از گفتگوی تمدنها، چندگونگی ها و لزوم بردباری سخن راند در حالیکه وجود چندگانگی ملی دیرپا، فرهنگهای رنگارنگ اما رو به مرگ و مدنیتهای انکار شده گوناگون در داخل و پیرامون کشور به رسمیت شناخته نمیشوند و روند نابردبارانه و فزاینده پاکسازی نامهای تاریخی-جغرافیایی غیرفارس در داخل کشور-که سمبل مدنیتهای گوناگون اند- به صحنه سیاست خارجی نیز گسترانده میشود؟

- گرچه گروههای ملی ایران در انتخاب نام برای اماکن جغرافیایی دور و نزدیک، معاصر و تاریخی و غیره آزادند (ویا باید باشند)، شایسته خواهد بود که در صورت استفاده ایشان از این آزادی به جای آنکه گفته شود "ما ایرانیان دریای خزر را مازندران مینامیم"، گفته شود که "به زبان فارسی دریای خزر را مازندران مینامند" (که خود این ادعا نیز صحیح نیست. کاربرد نام "دریاچه مازندران" بجای "دریای خزر" در زبان فارسی بیش از آنکه یک قاعده باشد یک استثنا است). زیرا دست کم ایرانیان ترک (آذربایجانی) که اکثریت نسبی مردم کشور را تشکیل میدهند و نیز ترکمنها و غیره هرگز اسمی به جز خزر جهت نامیدن این دریا بکار نبرده اند و مسئله ای با این نام ندارند. تورکهای ایران "دریای خزر" را "دریاچه مازندران" مینامند.

- موضع آذربایجانیه‌ها و ترکمن‌ها از آن جهت نیز مهم است که در حالیکه دو گروه مذکور از ساکنان اصلی پیرامون خزر-هم در سوی ایرانی و هم در سوی غیرایرانی آن- میباشند، گروه قومی-ملی فارس به لحاظ جغرافیایی جزء ساکنین پیرامون دریای خزر شمرده نمیشود. هرچند نظرات گروه قومی اخیر در باره نام و سرنوشت دریای خزر بیشک شایان دقت است، نهایتاً در سوی ایرانی این دریا گروه‌های "آذربایجانی"، "تالش"، "گیلک"، "تبری" و "ترکمن" ساکنند که هیچکدام تاکنون نام خزر را زیر سوال نبرده‌اند.

## گمانه‌ها

ممکن است که گفته شود "خزرستیزی" برخی منشاء اعتقادی داشته به سبب موسوی باور بودن خزرهاست. این احتمال بسیار ضعیف است از آنرو که دست کم به ادعای خود اسلامگرایان مسئله ایشان نه موسویان و یهودیان، بلکه دشمنی با صهیونیسم نژادپرست و اسرائیل اشغالگر است. هرچند که امروزه بسیاری از موسویان (اعتقادی)، یهودیان (زبانی)، صهیونیست‌ها (ایدئولوژیک) و اسرائیل (سیاسی) همه خزرها را گرامی داشته از آن خود میدانند، قدر مسلم این است که خزرها نه یهودی به معنای زبانی-تباری، نه صهیونیست و نه اسرائیلی بودند. از جنبه اسلامی نیز قاعدتا میبایست انتظار داشت که خزرهای موسوی موحد بسیار مقبول‌تر از بت پرست‌ها و آنیمیست‌های مازانی و کاسپین‌های انیرانی تلقی شوند.

علاوه بر آن در صف مدافعین آتشین نونام "دریاچه مازندران" گروه‌های ملیگرای افراطی فارس نیز قرار دارند که نه تنها اسلامگرا شمرده نمیشوند، افزون بر آن دارای روابط بسیار حسنه تاریخی ای با دولت اسرائیل میباشند.

به همه حال خزر تورکی بسیار نزدیکتر از مازندران و یا کاسپین انیرانی به مردم فعلی ایران است. نه فقط از اینرو که خزرها گروهی موحد میبوده‌اند، نیز از اینرو که بر خلاف مازان و کاسپی و غیره انیرانی که زبان و فرهنگشان از صحنه تاریخ به یکباره حذف شده است، هم امروزه اکثریت نسبی مردم ایران را تورک‌های آذربایجانی تشکیل میدهند که زبان و فرهنگشان اگرچه ادامه مستقیم زبان و فرهنگ تورک‌های خزری شناخته نمیشود، بیشک از پیوند و همبستگی گسترده و ژرفی با آن برخوردار است.

ممکن است برخی از زاویه دیگری به مسئله نگریسته، رویکرد جدید دولتمردان به گروه‌های غیرآریایی، پیش ایرانی مانند مازانها و سرزمینشان مازندران را نشانه مثبتی دال بر دور شدن از دهه‌ها سیاست انگلیس ساخته رسمی دولت، ترک "افسانه آریایی بودن مردم ایران"، چرخش در "غیرفارسی ستیزی دیکتاتوری افسران پهلوی" و آغاز به یکسان انگاشتن تمام گروه‌ها و میراث فرهنگی-تاریخی ایشان "فارغ از وابستگی‌های تباری و منسوبیتهای زبانی بشمار آورده آن را به فال نیک بگیرند. این احتمال نیز ضعیف است چونکه اگر چنین انگیزه‌های خیری در میان میبود، بهتر آن بود که کار را نه از گرامیداشت گروه‌های باستانی انیرانی، بلکه از گرامیداشت فرهنگ، زبان و

هویت گروه‌های ملی حی و حاضری مانند تورک‌های آذربایجانی و اعراب ایران و غیره، از طریق اقدامات عملی ماندگار و جدیای چون "اعطای حقوق برابر به گروه‌های ملی، رفع ممنوعیت و لغو بایکوت دولتی اعمال شونده بر زبان، فرهنگ و هویت ایشان" آغاز کرد. حتی میشد مژده آزاد شدن "تعلیم و تعلم به زبانهای ملی" مانند تورکی آذربایجانی و غیره را که علی رغم نص صریح قانون اساسی فعلی به طور غیرقانونی و پس از گذشت ۲۳ سال پس از انقلاب بهمن هنوز هم به مرحله اجراء در نیامده است، و یا "آزادی انتخاب نام بدین زبانها" را اعلان نمود.

## برآمد

آشکار است که "دریاچه مازندران" نامیدن "دریای خزر" بجز ارضاء کوتاه مدت برخی حسیات ملیگرایانه فارسی در داخل کشور و یا دامن زدن به آنها کوچکترین تاثیر مثبتی بر سرنوشت این دریا، چگونگی تقسیم منابع آن میان کشورهای ساحلی، موقعیت ایران در این کشمکش و یا بهسازی روابط میان ملل و دول منطقه نخواهد داشت و از اینرو مانور و تاکتیکی به همه حال "فاقد ارزش حربیه" است. اما به این سبک نگرش از ابعاد دیگری نیز میتوان پرداخت:

- نخست آنکه این سبک نگرش نشانگر آنست که در محدوده رابطه بین دولت و مسئله گروه‌های ملی کشور، در بر پاشنه سابق آریامهری میچرخد. هنوز هم دولت بدون توجه به و یا با انکار تکتک ملی کشور و رد وظائف خویش در شناسایی، حفظ و گسترش هویت، زبان و فرهنگ گروه‌های ملی، خود را همچنان نماینده گروه قومی خاصی، عنصر قومی فارس بشمار می‌آورد. ادامه این وضعیت پس از انقلاب بهمن، سقوط بلوک سوسیالیستی، تثبیت مسئله حقوق بشر به عنوان گفتمان مرکزی عصر کنونی و آغاز حرکت اصلاحات و گفتگوی تمدنهای آقای خاتمی حقیقتا باعث تاسف است.
- از زاویه پراگماتیسم صرف، "تورکی نخواهی به هر قیمت" و اصرار بر ندیدن این واقعیت که ایران پس از ترکیه دومین کشور دارای بیشترین نفوس تورک در جهان است، آنهم با توجه به بافت ملی خاص ایران که در آن هیچ گروه ملیای از جمله فارسها دارای اکثریت مطلق نمیباشند، بیگمان روشی بدور از آینده نگری سیاسی بوده و به لحاظ داخلی میتواند بسیار پرهزینه باشد.
- در جبهه خارج، طرد نامهای تاریخی تورکی به هر بهاء حتی به قیمت پذیرش نامهای غیرایرانی مازندران و یا کاسپین، بیتوجه به دگرگونیهای حادثه در نقشه جغرافیایی معاصر و همسایگی زمینی و دریایی ایران با چهار دولت که دارای نوفوس عمدتا تورک میباشند (ترکمنستان، کازاخستان، آذربایجان، ترکیه) و به مثابه دریچه ای گشوده به سوی جهان معاصر، دنیای غرب، گذرگاهی به کشورهای پیشرفته صنعتی و جوامع دمکرات اروپایی برای ایران بشمار میروند، فدا کردن ناسنجیده منافع درازمدت کشور به منافع بسیار کوتاه مدت فرضی است.

- در کشور کثیرالمله ای مانند ایران که به هر تقدیر و از قضا اکثریت نسبی شهروندان آن را تورک‌های آذربایجانی تشکیل می‌دهند و با توجه به سابقه ناخوش اعمال نزدیک به یک صد سال قوم‌گرائی برتری طلب و تورک ستیزی رسمی سیستم‌های حاکم در این کشور، اینگونه اقدامات حسی که به آسانی و بدرستی در بستر جریان ملی‌گرایی افراطی فارسی و تورک ستیزی بیمارگونه تفسیرپذیرند، بسیار تحریک‌آمیز بوده و فاقد دوراندیشی بایسته‌اند.

- نکته قابل ذکر دیگر اینکه همانگونه که پاسداری از میراث تاریخی و مدنی مربوط به گروه‌های باستانی ایرانی- که نام‌های تاریخی را نیز شامل می‌شود- می‌تواند به نوعی ژست پسندیده در احترام به گروه‌های ایرانی تبار و ایرانی زبان کنونی داخل و خارج کشور شمرده شود، پاسداری از میراث تاریخی و مدنی گروه‌های تاریخی تورکی- که شامل نام‌های تاریخی مانند خزر نیز می‌شود- می‌تواند نوعی ژست احترام‌آمیز از سوی مسئولین نسبت به شهروندان و گروه‌های کنونی تورکی تبار و تورکی زبان کشور به شمار آید، البته اگر به وجود چنین شهروندان و گروه‌هایی، به لزوم ابراز چنین احترامی قائل باشیم. یادآوری می‌شود همانگونه که برخی از ادبا و سیاسیون ملی‌گرای فارس، به صواب و یا به خطا، از دیرباز خود را میراثدار فرهنگی، سیاسی و تباری اقوام و دول دور و نزدیک آریایی-ایرانی منطقه ای که خود آنرا "حوزه فرهنگی ایران" نامیده‌اند (مانند پارت، ماد، هخامنشی، ساسانی، سامانی، طاهری، صفاری، بویه، زند و غیره) میدانند، عده ای از ادبا و سیاسیون ملی‌گرای آذربایجانی نیز، با همان ذهنیت و منطق خود را میراثدار فرهنگی، تباری و سیاسی اقوام و دول تورکی منطقه (مانند خزر، آوار، هون، پچنک، غزنوی، خوارزمشاهی، سلجوقی، صفوی، افشار، قاجار و غیره) به شمار می‌آورند.

## سمبولها و جنگ سمبولها

همبستگیها و پیوندهای موجود بین مردم و دولتهای همسایه مانند گذشته، فرهنگ و نام‌های مشترک و یا خود گروه‌های ملی ساکن در دو سوی مرزهای بین‌المللی (آذربایجانیها، ترکمنها، کردها، عربها، بلوچها، ارمنیها، تالشها، یهودیها، تاجیکها، براهوییها،...) میبایست از سوی دولتمردان و دولت زنان به عنوان سمبل دوستی و نزدیکی بین مردم و بین کشورها تلقی شده و وسیله ای برای گسترش روح بردباری، بهزیستی و همزیستی در منطقه و در میان دولتها باشند.

دستکاری نابجا در این مشترکات تاریخی و ارزشهای فرهنگیاز جمله نام‌های جغرافیایی و یا تخریب مداوم آنها، استفاده ابزاری از گروه‌های ملی مشترک جهت تعمیق دشمنیها، گسترش بدبینی، اعمال فشار بر رقبا و دشمنان واقعی و یا خیالی، ایجاد بحرانهای نو در این منطقه بحران زده، تسلیم شدن به موج ملی‌گرایی افراطی و در این راستا تعویض نام‌های تاریخی غیرفارس، نونامگذاریهایی بی پایه مانند تبدیل یک شبه "دریای خزر تورکی" به "دریاچه مازندران انیرانی" و پافشاری نامعقول بر آنها از سوی دولت مردان (در ایران ۹۷٪) و دولت زنان (در ایران ۳٪)، یعنی ادامه سیاستهایی که دولت ایران پس از کودتای انگلیسی سال ۱۹۲۰ بیوقفه در حال اجرای آن است،



بیصیرتی محض و کوتاه بینی غیرقابل بخشایش است. اینگونه اقدامات حاصلی به جز افزایش تنش و کاشتن تخم بیاعتمادی متقابل بین ایران و دولتهای منطقه و نیز بین خود ملل ساکن ایران نخواهد داشت.

منطقه ما آنچنان منطقه ای است که گزاردن ممنوعیت بر بادبادک پرانی و یا تخریب مجسمه بودا در ذهنیت طالبان به نادرستی میتواند سمبل قدرت و حاکمیت دولت بر شهروندان انگاشته شود و در مقابل به درستی پراندن بادبادک از سوی کودکان و نوجوانان آزاده افغانستان و یا گرامیداشت یک مجسمه بیجان سمبل آزادی، مدنیت و زندگی به حساب آید. زدودن حافظه مشترک و تخریب میراث تاریخی خلقها با نونامگذاریهایی مانند "مازندران انیرانی" به جای "خزر تورکی" نیز میتواند از سوی دولتمردان ملیگرای فارس به نادرستی سمبل حاکمیت دولت ایرانی-اسلامی در منطقه شمردن شود. همانگونه که در واکنش، تلفظ و پایداری بر نام تورکی خزر از سوی مردم آزاده و صلح پرور ترک آذربایجانی و غیرآذربایجانی میتواند به سمبل آزادی، پاسداری از میراث تاریخی مشترک، هویت ملی خویش و رمز دوستی خلقها تبدیل گردد.

## دو بزرگ، دو گفته

نخستین گفته از بزرگی محرم به "رازهای سرزمین من" دکتر رضا براهنی است. مایلیم که بخش اول این وجیزه را در پیوند با مسئله "تغییر نام دریای خزر به دریای مازندران" و بخش دوم آن را "ممنوعیت نامهای جغرافیایی، تاریخی، اشخاص و اماکن به زبانهای ملی" تعبیر نمایم:

"زدودن حافظه مشترک شرقیان بدترین نوع غرزدگی است، به همان صورت که زدودن حافظه مشترک یک قوم بدترین خیانت به ادامه حیات آن قوم است."

و دومین، سروده ای از سیاوش کسرائی خطاب به "دریای خزر":

## از این سوی با "خزر"

دریا "دوباره دیدمت افسوس بی نفس  
پوشانده چشم سبز  
در زیر خار و خس  
دامنکشان به ساحل، بیرون ز دسترس!  
دریا دوباره دیدمت آرام و بیکلام  
دلتنگ و تلخکام  
در جامه کبود سراپا نگاه و بس!  
ابریست چشم تو

ابریست روی تو  
تا ژرفنای خاطر تو ابریست!  
خورشید گوئیا  
در عمق آبهای تو مدفونست  
اما بهر دمی که چو سالی است در گذر  
من آفتاب طالع  
من آسمان سبز ترا میکنم هوس!

موجت کجاست تا به شکن های کاکلش  
عطری ز خاک و خانه خود جست و جو کنم؟  
موجت کجاست تا که پیامی بصدق دل  
بر ساکنان ساحل دیگر  
همراه او کنم!؟  
کاینجا غریب مانده پراکنده خاطریست  
دل بسته شما و به امید هیچ کس!

دریا متاب روی  
با من سخن بگوی  
تو مادر منی به محبت مرا بیوی  
گرد غریبی از سر و رخسار من بشوی  
دریا مرا دوباره بگیر و بکن ز جای  
بگذار همچو موج  
بار دگر ز دامن تو سر بر آورم  
در تندخیز حادثه فانوس بر کشم  
دستی بدادخواهی دلها در آورم  
دریا ممان مرا و مخوام چنین عبث!

در پشت سر مخاطره در پیش رو هلاک  
مرغ هوا گرفته و پا بستگی به خاک  
بر اشتیاق جان  
سدی ز پیش و پس  
باری  
من موج رفته ام

اما تو ای طپنده بخود تازه کن نفس  
بشکف چو گردباد و گل رستخیز باش  
با صد هزار شاخه ی فریاد سر بر آر  
مرغ بلند بال  
توفان در قفس

اردیبهشت - ۱۳۶۸ - باکو - آذربایجان